

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

در جلسه گذشته دو مبنا از مبانی مربوط به فقه تربیت را بیان کردیم. مبناى سومى هم در این جلسه باید مورد بحث قرار دهیم و بعد از آن وارد تعریف تربیت و فقه تربیت شویم.

قبل از اینکه این مبناى سوم را مطرح کنیم، مقدّماتى عرض می‌کنیم که شب گذشته در تلویزیون شبکه قم، فرمایشی از امام رضوان الله تعالى علیه پخش شد که ظاهراً مربوط به قبل از تشریف‌فرمایی ایشان به تهران، بود؛ در سال 58؛ که خیلی نکات مهمی در آن بود. با اینکه سخنرانی عمومی بود، که شاید برای جمع عامی بیان می‌فرمودند.

فرمودند: «اسلام برای انسان آمده؛ انسان ابعاد مختلف دارد؛ ابعاد فردی، اجتماعی، اقتصادی.» و البته کلمه تربیتی را نفرمودند ولی این هم یکی از ابعاد وجودی انسان است. و بعد فرمودند «لا محاله باید اسلام جامع همه این ابعاد باشد.»

این خودش از چیزهایی است که ممکن است شنیده باشیم ولی یک برهان است؛ که از اول، دین برای بشر آمده. موضوع و موضوع له دین بشر است. این بشر بعد فردی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارد و فرمودند که اسلام باید همه این ابعاد را مطرح کرده باشد و چون قرآن کتاب اسلام است باید به همه این ابعاد پرداخته باشد.

بعد فرمودند طبیعی است که یک عالم، در زمان ما نمی‌تواند به همه این ابعاد بپردازد. منتهی تعبیر ایشان در آن زمانی بوده که هنوز تخصصی شدن‌ها در حوزه‌های علمی مطرح نبود. این تخصصی شدن‌ها عمده‌اش با همت مرحوم والد ما رضوان الله تعالى علیه و در دوره ده ساله اول، شکل گرفت. اما قبل از آن امام فرموده بودند «حوزوی‌ها باید دسته دسته شوند» - به جای اینکه بگویند گروه، گفتند دسته! - هر دسته‌ای یک بُعدی از ابعاد را دنبال کنند و در آن کار کنند.

خودتان مراجعه کنید و اصل عبارت امام را پیدا کنید. انصافاً در عین روانی - از ویژگی‌های امام این بود که در تمام مدت (ره) برایش حرف مغلقی که قابل فهم برای مخاطب نباشد، نزد - اساسی‌ترین مطالب را با یک بیان خیلی ساده بیان می‌کردند. هم عامی می‌فهمید و هم مُلا می‌فهمید، همه می‌فهمیدند منتهی مُلا می‌فهمید که این برهانی است ولی عامی نمی‌تواند بفهمد برهان یعنی چه؟!

اگر کسی بپرسد ما به چه دلیل باید فقه تربیت داشته باشیم؟ - چون گاهی می‌گویند این از چیزهای ساختگی است که بعد از انقلاب درست شده، من شنیدم در همین حوزه خودمان بعضی از افراد می‌گویند این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟ فقه، فقه است؛ فقه اجتماعی، فردی، سیاسی و اجتماعی یعنی چه؟ اینها غافل از این هستند که - باید بگوییم بشر ابعادی دارد که همه این ابعاد در بشر است و فقه باید همه این ابعاد را متکفل شود، نمی‌شود بگوید من فقط آن جنبه فردی تو را پاسخ می‌دهم، مسائل

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌ات به من ربطی ندارد! باید همه اینها را متکفل بشود.

سومین مبنای مقدماتی: افعال جوارحی و جوانحی

وقتی می‌خواهیم فقه تربیت و تربیت را تعریف کنیم، باید به گونه‌ای تعریف کنیم که هم متکفل احکام مربوط به تربیت جسم باشد؛ مثلاً احکامی که مربوط به ورزش و حفظ جان باشد، همه مربوط به تربیت جسم است؛ و هم شامل احکامی که مربوط به تربیت روح و روان انسان است بشود.

مراد فقها در موضوع احکام

اینجا این بحث مطرح می‌شود که ظاهر عبارات فقها وقتی می‌گویند موضوع فقه فعل مکلف است، مراد همین افعال ظاهری است یا به قول امروزی‌ها افعال جوارحی را هم در بر می‌گیرد؟

کاری که چشم، دست، پا، بدن، زبان و... انجام می‌دهد؛ فقه تکلیف اینها را روشن می‌کند و اینها افعال جوارحی هستند. اما افعال جوانحی یعنی آنچه مربوط به قلب انسان است، اینها چطور؟

لعلّ اولاً بگوئیم کلمات فقها شامل این افعال جوانحی نمی‌شود و در فقه هم هر چه نگاه می‌کنیم یک فعل قلبی را متعلق برای احکام تکلیفی قرار نمیدهند که مثلاً بگویند قلباً باید اینطور باشد. لقائل آن یقول که فقه، فقط متکفل افعال ظاهری است.

آنهايي که به فقه خیلی جزئی‌نگر هستند و نگاه به فقه را محدود می‌کنند، لعلّ یکی از حرف‌هایشان همین باشد که فقه، حکم این افعال ظاهری جزئی را بیان می‌کند. اما مسائل قلبی و افعال قلبی مربوط به فقه نیست.

مسئله اساسی اینجا است که یک بخش عمده‌ای از تربیت مربوط به تربیت روح است و احکامی که برای تربیت روح، بعداً می‌خواهیم از فقه استخراج کنیم، از اهمیت بالایی برخوردار است.

باز مؤید همین مطلب که فقه احکام جوارح را بیان می‌کند، تقسیم‌بندی‌ای است که در شرایع و بعد از شرایع وجود دارد؛ که دین را تقسیم کردند به عقاید - یعنی آنچه که انسان باید به آن شناخت و معرفت داشته باشد؛ مثل اینکه خدا هست؛ خدا یکیست؛ خدا عالم است؛ خدا قادر است؛ خدا حی است؛ - و اخلاق - یعنی آن صفات حمیده و پسندیده اخلاقی؛ مثل اینکه انسان صبور باشد؛ حسود نباشد؛ کینه نداشته باشد؛ رفع الرذائل و کسب الفضائل. اخلاق همین است که آدم رذائل را کنار بگذارد و فضائل را بگیرد. - بعد در کنار اعتقادات و اخلاقیات شوق سوم را فقه قرار دادند؛ معلوم می‌شود فقه ربطی به اعتقادات و اخلاقیات ندارد. فقه مربوط به اعمال ظاهری است و در مقام عمل کاری به قلب و روحیات قلبی و صفات قلبی و روحی انسان ندارد. این را هم می‌شود مؤید قرار داد بر اینکه بگوئیم یک بخشی از تربیت که مربوط به جسم است در فقه تربیت بیاید؛ اما بخشی که مربوط به روح و روان است در اخلاق بیاید. نتیجه آنکه ما مطلقاً نمی‌توانیم تربیت را در عالم فقه بیاوریم!

نکته‌ای که از اینها مهم‌تر هست اینکه، در فقه می‌گوئیم متعلق تکلیف باید مقدور مکلف باشد؛ افعال ظاهری مقدور مکلف هست و می‌تواند افعال ظاهری را انجام بدهد یا انجام ندهد. اما افعال قلبی مثل حب، بغض، حسد، عدم کینه، و امثال اینها مقدور مکلف نیست؛ نه ابتداءً و نه استقلالاً. بنابراین چیزی که مقدور مکلف نیست اصلاً نمی‌تواند متعلق تکلیف قرار بگیرد. آنچه مقدور مکلف است باید متعلق برای تکلیف قرار بگیرد.

لذا با این استدلال و با این مؤید و شواهدی که عرض کردم - که اولاً ظاهر عبارات فقها این است که تربیت مربوط به افعال ظاهری است و ثانیاً تقسیم‌بندی‌ای که دارند دین یا شریعت را تقسیم می‌کنند به اعتقادات اخلاقیات و فقه - پس معلوم می‌شود

فقه در امور قلبی راه ندارد. به ضمیمه این استدلال که همه فقها می‌گویند متعلق تکلیف باید مقدور مکلف باشد و اوصاف قلبی مقدور مکلف نیست؛ چراکه ممکن است محقق بشود یا نشود؛ ممکن است مقدماتش را انسان انجام بدهد و این صفت محقق بشود و ممکن است این صفت هم در قلب انسان محقق نشود؛ این در اختیار انسان نیست که انسان بلا واسطه فقط با اراده خودش بخواهد این را انجام بدهد.

قد یقال که هرچند افعال قلبی در اختیار انسان نیست اما مقدماتش دست انسان است.

جوابش این است که شارع در تکالیف، همین الآن فعل را می‌خواهد. آیا شارع می‌تواند بگوید حسد را همین الآن از قلبت بیرون کن؟ می‌گوئید مقدمات دارد؛ این مقدمات چقدر طول می‌کشد؟ ممکن است یک روز یا 20 سال طول بکشد شارع می‌گوید «تو از حالا 20 سال زحمت بکش تا بعداً او را خارج کنی؟»

این از واضحات اصول است هرچند هیچ جایی از اصول این مطلب را ندیده باشید که تکلیف باید در ظرف امتثالش قابلیت امتثال داشته باشد. اگر شارع بگوید «اخرج الحسد من قلبک» ظرف امتثالش چه زمانی است؟ بعد از امر مولا؟ آیا بعد از امر مولا قابلیت امتثال دارد؟ خیر!

در کلمات فقها هم گاهی می‌گویند مقدماتش اختیاری است. ولی جوابی که عرض می‌کنم این است که این اختیاری بودن مقدمات مصحح تکلیف به ذی المقدمه نمی‌شود. تکلیف باید در ظرفش قابل امتثال باشد.

یک وقت کسی قدرت ندارد عملی را انجام بدهد مولا به او می‌گوید دو سال بعد باید این کار را انجام بدهی. اینجا مکلف در ظرفش قدرت امتثال دارد.

شرطیت قدرت را که فقها مطرح می‌کنند، قدرت در ظرف تکلیف است. اگر هم ظرفش متأخر باشد مانعی ندارد. ولی غالباً ظرف امتثال تکلیف بعد از امر مولا است. در امور قلبیه اصلاً نمی‌تواند زمان برایش معین کند. اینکه چه زمانی واقع می‌شود معلوم نیست شاید به آن نتیجه برسد و شاید هم نرسد. اگر مکلف این مقدمات را یکی پس از دیگری انجام داد، آیا ترتب ذی المقدمه بر این مقدمات قهری است؟ خیر؛ این قهری نیست؛ ممکن است ذی المقدمه حاصل بشود یا نشود.

شارع یا مولای عرفی چیزی که تحصیلش عرفاً و عادتاً ممکن است را می‌تواند متعلق تکلیف قرار بدهد. برخلاف چیزی که تحصیلش نامعلوم است عادتاً

در بحث تجری، کسانی که قائل می‌شوند به حرمت تجری، تصریح می‌کنند که استحقاق العقوبة بر چیست؟ آیا بر فعلی است که انجام می‌شود؟ مثل اینکه لیوان آب را به عنوان شراب می‌خورد؟ یا اینکه حرمت بر عزم بر معصیت ثابت است؟

آقایان می‌گویند بین تجری و معصیت در عزم بر معصیت فرقی وجود ندارد! خدایی ناکرده اگر کسی نیت گناه کند آیا بر نیت گناه او را مؤاخذه می‌کنند؟ نه! اگر اینطور باشد که فقط معصومین را نباید جهنم ببرند، هر کسی در یک زمانی یک نیت گناهی داشته نعوذ بالله.

این مسئله شاهد است که افعال قلبی در اختیار مکلف نیست تا مورد عقاب و ثواب قرار گیرد. می‌خواهم شاهد بیاورم بر اینکه شارع نمی‌تواند بر این امر قلبی عقاب کند.

آجا آقایان می‌گویند بین تجری و معصیت در عزم بر معصیت فرقی وجود ندارد. در جاییکه کسی واقعاً تصمیم می‌گیرد یک

لیوانی شراب را - خدایی ناکرده- بخورد، عزم بر معصیت دارد. حالا اگر تصمیم گرفت و حتی دستش را سمت لیوان برد و تا نزدیک آورد و بعد متوجه شد که این کار حرام است و زمین گذاشت، هیچ کسی نمی‌گوید این شخص برای عزم بر معصیت عقاب می‌شود! لذا می‌گویند در خود تجری هم در عزم بر معصیت کسی را عقاب نمی‌کنند بلکه عقاب بر نفس فعل است. هذا الفعل قبیحٌ. عمل، تجری علی المولا است یعنی این عمل عنوان مخالفت با مولا را دارد. بالذات آب است ولی این آدم این عمل قبیح را به عنوان مخالفت با مولا و جرأً علی مولا انجام داده که این فعل خودش قبیح است و مستحق عقاب بر عمل قبیح است.

بنابراین اشکال این است که امور قلبیه قابلیت تعلق تکلیف ندارد. امور قلبیه موضوع برای ثواب و عقاب قرار نمی‌گیرد.

ما در روایات داریم «نية المؤمن خيرٌ من عمله» [1] یا اینکه کسی اگر نیت کار درستی هم کرد و لو عمل را انجام ندهد شارع تفضلاً به او ثواب می‌دهد ولی این تفضل است و الا خود نیت نمی‌تواند موضوع برای ثواب باشد. چه که موضوع ثواب و عقاب هست عمل خارجی است.

کسی که نماز را فراموش می‌کند یک علت روشنی دارد که خودش را به دنیا مشغول کرده و نماز را فراموش کرده، این غیر از اغما است. یعنی بر این غفلت و فراموشی عقاب می‌شود ولی عمل قلبی او عقاب ندارد بلکه مشغول شدن به دنیا که باعث فراموشی نماز شده، سبب عقاب است! آیا می‌شود کسی روزی فراموش کند که غذا بخورد؟ هیچ وقت نمی‌شود. چرا؟ چون نسبت به این مسئله توجه عمیق دارد؛ نه اینکه عادت دارد. در عبادات هم انسان باید توجه عمیق کند ولی عادت پیدا می‌کند و گاهی هم فراموش می‌کند نماز بخواند از بس خودش را به دنیا مشغول کرده. به همین خاطر آنجا عرض کردیم چون مقدمه خیلی روشنی دارد و این مقدمه در اختیار خودش هست قاعده ما غلب الله هم شامل او نمی‌شود.

پس تا اینجا طرح سؤال را عرض کردیم، اساساً با قطع نظر از این بحث تربیت و فقه تربیت این مسئله باید در فقه منقح بشود که آیا متعلق تکالیف فقط منحصر به افعال ظاهریه و به تعبیر لغوی اش افعال جوارحی است؟ یا اینکه افعال قلبیه و جوارحی را شامل می‌شود؟

تحقیق در مسئله

جواب این مسئله است که در بحث‌های اصول‌مان مطرح شد و اگر کسی از آقایان جستجو کند، در کلمات اصولیین هم هست که دو مسئله و دو ویژگی در قلب وجود دارد: یکی صفات قلبیه است و یکی افعال قلبیه.

صفات قلبیه از دایره تکلیف خارج است. قلب متصف به حسد می‌شود؛ متصف به کبر و غرور می‌شود؛ یا حب و بغض پیدا می‌کند.

اینها از اوصاف قلبیه است. اوصاف قلبیه یعنی در نفس یک کیفیتی به وجود می‌آید که ثبات دارد. اگر در یک کسی صفت حب به وجود آمد حالا حالاها می‌ماند. به این زودی هم زائل نمی‌شود و شاید اصلاً زائل نشود!

اما یک افعال قلبی داریم. مثلاً نفس نیت کردن. شما می‌خواهید نماز بخوانید نیت می‌کنید نماز واجب را. این نیت، فعل قلبی.

در فقه هم می‌گویند نیت واجب است و باید در نماز نیت داشته باشید. یا در آن تعبیر إنما الاعمال بالنیات، نیت از افعال قلبیه است نه از اوصاف قلبیه.

در باب امر به معروف و نهی از منکر قلب باید آن منکر را انکار کند. یعنی باید قلب ناهی، منکر را انکار کند؛ با قلبش ناراحت

بشود از اینکه چرا چنین منکری واقع می‌شود؟

سوء ظن یک فعل است؛ اینکه در قرآن داریم ان بعض الظن اثم، این ظن که یک فعل خارجی جوارحی نیست بلکه امر قلبی و لکن از اوصاف قلبی نیست. آدم می‌بیند شخصی با دیگری حرف می‌زند سوء ظن پیدا می‌کند می‌گوید این علیه من حرف می‌زند، این علیه اسلام حرف می‌زند!

این تفکیک بین اوصاف و افعال قلبی در کلمات اصولیین هم هست؛ نه اینکه من این را مطرح می‌کنم! مخصوصاً اگر مراجعه کنید حتماً در کلمات مرحوم اصفهانی می‌توانید پیدا کنید. (من همیشه گفته‌ام واقعاً نه‌ایة الدرایه یک اقیانوس است و حیف که ما طلبه‌ها از آن دوریم.) این تفکیک تفکیک درستی است. قلب یک اوصافی دارد و از فوارق بین قلب و خارج همین است. فرق بین فعل القلب و صفة القلب هم همین است. فعل قلبی انجام می‌شود؛ می‌گوئیم سوء ظن حرام است انسان سوء ظنش را از بین می‌برد و می‌گوید اشتباه کردم. ولی اوصاف قلبی از بین نمی‌رود.

حب الدنيا از اوصاف قلب است و فعل نیست. حب از اوصاف قلب است. شما می‌بینید یک پیرمردی روزهای آخر حیاتش هست اما حب المال دارد. آیا تکلیف به اینکه حب دنیا را از دلت خارج کن، یک تکلیف الزامی است؟

ما بعداً می‌گوئیم که درست است که بحث فقه تربیتی را دنبال می‌کنیم ولی به این معنا نیست که همه‌اش الزامیات باشد! آیا همین روایتی که داریم «اخرج حبّ الدنيا من قلبک [2]» الزامی است یا یک ارشاد است؟ شما روی این مطلب اندیشه کنید؛ تکمیلش را ان شاء الله هفته آینده عرض می‌کنم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] - مصباح الشريعة، ص: 53

[2] - الجواهر السنية في الأحاديث القدسية (کلیات حدیث قدسی)، ص: 162